

قصه‌های باران و ماه

او ادا آکی ناری

(نسخه کامل)

به همراه تفسیر قصه‌ها

ترجمه: قوام‌الدین رضوی زاده



موسسه انتشارات چغد

۵ پیشگفتار
۶ او ادا آکی ناری
۱۲ او گسو - مونوگاتاری
۱۷ سبک و ترجمه
۱۹ یاداشتی درباره تلفظ کلمات ژاپنی
۲۰ قصه‌های باران و ماه
۲۱ پیشگفتار
۲۲ ۱- شی را می نه
۴۱ ۲- وعده دیدار به فصل گل داوودی
۵۸ ۳- کلبه‌ای میان نی زار
۷۶ ۴- ماهی‌های کپور آن گونه که به خواب می آیند
۸۵ ۵- پوپ پوسو
۱۰۱ ۶- دیگچه کی بی تسو
۱۱۶ ۷- هوس ناپاک یک مار
۱۴۵ ۸- باشلق آبی
۱۵۸ ۹- مباحثه درباره فقر و ثروت
۱۷۲ تفسیر قصه‌ها
۱۷۴ شی را می نه
۱۸۱ وعده دیدار به فصل گل داوودی
۱۸۵ کلبه‌ای میان نی زار
۱۸۸ ماهی‌های کپور آن گونه که به خواب می آیند
۱۹۱ پوپ پوسو
۱۹۵ دیگچه کی بی تسو
۱۹۹ هوس ناپاک یک مار
۲۰۳ باشلق آبی
۲۰۶ مباحثه درباره فقر و ثروت

شمی را می‌نه

هنگامی که به گذرگاه مستقل نگهبان راه بند آساکا رسیده‌ایم، گذشتن از آن بدون شگفتی و تحسین درختان افرای کوهساران در خزان دشوار است. لنگرگاه نارومی (Narumi) که ردّ مرغ باران بر آن نقش می‌بندد، ابر قله بلند فوجی (Fuji)، دشت اوکی‌شی‌ما (Ukishima)، سد کی‌یومی (Kiyomi)، ریگ‌زارهای ساحلی اُای سو (Ôiso) و کوای سو (Koiso)، دشت‌های موساشی نو (Musashino) که با شنگارمینا کاری شده، چشم‌اندازهای لطیف باملادان در شی اُگاما (Shiogama)، کلبه‌های جنگلی ماهی‌گیران کی ساگاتا (Kisagata)، پلی از کشتی‌های ساتو (Sano)، پل معلق کی سو (Kiso)، هیچ‌یک از اینها او را بی تفاوت باقی نگذاشته بود. اما بیشتر خواهان دیدار جایگاه‌های گزینش شعر در استان‌های غربی، در پاییز سومین سال نین آن (Nin-an) (۱۱۶۸)، از نانی‌وا (Naniwa) با دسته‌های انبوه جگن گذشت و بادهایی را که ریگ‌زارهای ساحلی سوما (Suma) و آکاشی (Akashi) را جارو می‌کردند بر بدن خویش احساس کرد و رفت و رفت و در بیشه‌زارهای می‌اُزاکا (Miozaka) در سانوکی (Sanuki) برای مدتی چو بدست خیزران خود را بر زمین گذاشت. ابتدا به این خاطر نبود که از راهی طولانی و غنودن بر بالش‌های علفی خسته شده باشد، بلکه در آنجا صومعه‌ای قرار داشت که برای مکاشفه و ریاضت^۱ آماده بود.

پس از آن که دریافت که در نزدیکی این دهکده، در مکانی که شی رامی‌نه گفته می‌شود مقبرهٔ دومین امپراطور منزوی^۲ قرار دارد، به فکرش رسید که به آنجا رفته و ادای احترامی کند و در نخستین روزهای ماه دهم^۳، از کوه بالا رفت. درختان

سنوبر و بلوط به هم فشرده شده و به صورت جنگل انبوهی در آمده بود. در همان روزهایی که آبی لاجوردی در رشته‌هایی طولانی بر آسمان گسترده است، به نظر می‌آید که باران ریز و سردی می‌بارد. پشت سرش قله نوک تیز و خشن چی گو (Chigo) سر برافراشته بود. از ژرفای دره عمیق مه غلیظی بالا می‌آمد، به طوری که احساسی غیر واقعی از همان منظره‌ای که او پیش رو داشت می‌پراکند. در جایی که درختان کم پشت بود، بر تپه‌ای از خاک کپه شده، سه سنگ بر روی هم نهاده و زیر شاخه و برگ تاک دست نخورده‌ای پنهان شده بود، وای! چه غم‌انگیز! با خود گفت: «پس آرامگاه امپراطور اینجاست؟». روحش آشفته شد و قادر نبود که رؤیا را از واقعیت تمیز دهد.

«در حقیقت، او را به چشم خود، بر تختش و در قصرهایش شی شین (Shishin) یا سه‌ای ریو (Seiryô)»^۴ [این شاهزاده] دیده بود و سر و صدای اوضاع حکومتی را می‌شنید. صد افسر او را به عنوان امپراطوری خردمند قبول داشته و فرمان‌هایش را با ترس آمیخته به احترام دریافت می‌کردند. او که قدرت را به کونویه-نو-این (Konoye-no-in) واگذار کرده بود، به شکوه شگفت‌آور پیشه‌های کوه هاگویا (Hakoya)^۵ پناه آورده بود. روزی باید در زیر خس و خاشاک در دل کوهستان‌ها جایی که تنها گوزن ردی به جای می‌گذارد و هیچ کس به خدمت‌اش نخواهد آمد، می‌آرمید؟- آیا قابل تصور بود؟- بدین ترتیب حتی او که به مثابه نجیب‌زاده‌ای با ده هزار^۶ ارابه زیست، وحشت از اعمال زندگی‌های پیشین‌اش او را در بر گرفت و از خطاهایش رها نشد. همان‌طور که بر ناپایداری و پوچی دنیا اندیشه می‌کرد، گمان برد که اشک از چشمانش سرازیر می‌شد.

با خود گفت: «تمام شب را دعا خوانده و پیشکش خواهم نمود» و بر روی سنگ صافی برابر مزار جای گرفت. در آنجا در حال زمزمه کردن سوترایی (Sûtra) بود و در همان حال شعری ساخت و [به متوفی] تقدیم کرد: